University of Sistan and Baluchestan

Journal of Historical Researches of Iran and Islam

Print ISSN: 2345 - 2099
Online ISSN: 2717 - 2953

The policy of unifying the dress and the new Iranian official identity in the Arab society of Khuzestan (first Pahlavi era)

Mohammad Ali Akbari [1] Mohammad Albuali[2]✉

1. Professor of Islamic History of Iran, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran. E-mail: *akbari_39@yahoo.com*
2. (Corresponding Author), Ph.D. Candidate of Islamic History of Iran, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, Shahid Beheshti University,Tehran, Iran. E-mail: *m.albuali777@gmail.com*

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received: 5June2024

Received in revised form:7Augu2024

Accepted: 5Septem2024

Publishedonline:5Nove2024

Key word:

Iran,
Pahlavi period
Uniform dress,
Khuzestan Arabs,
Reza Shah,
Official identity politics

ABSTRACT

During the first Pahlavi period, a policy was implemented to standardize clothing styles throughout Iran in order to establish a new Iranian identity. This policy required specific procedures to be put in place in various regions and for different ethnic groups. The Arab society in Khuzestan was one of the groups impacted by this policy. This research aims to explore how this policy was enforced in the Arab society of Khuzestan, the methods and measures that were utilized, and the response of the ethnic community. The research was carried out using the historical method and official documents. The findings reveal that government agents employed two approaches to enforce and promote this policy. The first approach involved formal education institutions and administrative bodies, while the second approach enlisted the support of the shuyūkh and elites of the Arab society who backed the policy for social status, financial interests, and other reasons. Additionally, the research demonstrates that the Arab society in Khuzestan reacted to this policy by participating in collective disobedience and relocating to Iraq. Moreover, the uniform clothing policy not only failed to further the new identity initiative but also posed a new challenge.

Cite this article: **Akbari ,Mohammad Ali** & **Albuali, Mohammad** (2024). ***The policy of unifying the dress and the new Iranian official identity in the Arab society of Khuzestan (first Pahlavi era)***. Journal of Historical Researches of Iran and Islam, vo2 18, No.35, Pages: 48-69.

DOI. 10.22111/jhr.2025.49493.3713

© The Author: **Mohammad Ali Akbari** & **Mohammad Albuali**
Publisher: University of Sistan and Baluchestan

پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام
شاپا چاپی: ۲۳۴۵-۲۰۹۹
شاپا الکترونیکی: ۲۷۱۷-۲۹۵۳

سیاست متحدالشکل کردن لباس و هویت رسمی جدید ایرانی در جامعه عرب خوزستان (عصر پهلوی اول)

محمدعلی اکبری [۱] محمد البوعلی [۲]

۱. استاد، گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران. رایانامه: akbari_39@yahoo.com

۲. (نویسنده مسئول) دانشجوی دکتری تاریخ، گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران. رایانامه: m.albuali777@gmail.com

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت:۱۴۰۳/۰۳/۱۵
تاریخ بازنگری:۱۴۰۳/۰۵/۱۵
تاریخ پذیرش:۱۴۰۳/۰۷/۱۵
تاریخ انتشار:۱۴۰۳/۰۸/۱۵

واژه‌های کلیدی:
ایران،
دوره پهلوی،
لباس متحدالشکل،
عرب‌های خوزستان،
رضاشاه،
سیاست هویت رسمی،
مهاجرت

چکیده

سیاست متحدالشکل کردن لباس ایرانیان به‌عنوان یکی از ارکان نمادین برساختن هویت جدید ایرانی در سرتاسر دوره پهلوی اول دنبال شد. اجرای این سیاست در مناطق مختلف کشور و در قبال اقوام مختلف، رویه‌های خاصی را ایجاب می‌کرد. جامعه‌ی عرب خوزستان یکی از حوزه‌های قومی بود که در معرض این سیاست قرار گرفت. پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که این سیاست در جامعه عرب خوزستان با کدام تدابیر و شیوه‌های عملی دنبال شد و چه واکنش‌هایی را از سوی این جامعه‌ی قومی در پی داشت؟ تحقیق حاضر با روش تاریخی و استفاده از منابع دست اول مانند اسناد و نشریات صورت گرفته است. یافته‌های تحقیق حکایت از آن دارد که کارگزاران حکومت درزمینه‌ی اجرا و پیشبرد اقدامات خود به دو روش متوسل شدند؛ نخست استفاده از سازمان آموزش رسمی و دستگاه‌های اداری و دوم جلب نظر شیوخ و نخبگان جامعه‌ی موردنظر. آن‌ها بنا به ملاحظات و موقعیت اجتماعی و منافع مادی با این سیاست همراهی‌هایی نشان دادند. درواقع کارگزاران می‌دانستند که بدون جلب نظر و همراهی این شیوخ نمی‌توانند برنامه‌های موردنظر خود را در منطقه پیاده سازند. به‌علاوه نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که جامعه عرب خوزستان علاوه بر روش‌های نافرمانی جمعی، با تن دادن به مهاجرت به کشور همسایه عراق، در قبال این سیاست از خود واکنش نشان دادند. بدین ترتیب نتایج تحقیق این مهم را آشکار ساخت که سیاست متحدالشکل کردن لباس مردم عرب خوزستان نه‌تنها به پیشبرد سیاست هویت جدید و رسمی یاری نرساند، بلکه آن را با چالش تازه‌ای نیز روبرو ساخت.

استناد: اکبری،محمدعلی و البوعلی، محمد (۱۴۰۳) ***سیاست متحدالشکل کردن لباس و هویت رسمی جدید ایرانی در جامعه عرب خوزستان (عصر پهلوی اول)*** ،پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، پاییز و زمستان، ۱۴۰۳، دوره ۱۸، شماره ۲- شماره پیاپی۳۵، ص ۶۹-۴۸.

DOI. 10.22111/jhr.2025.49493.3713

© نویسندگان . **محمدعلی اکبری ئ محمد البوعلی**
ناشر: دانشگاه سیستان و بلوچستان

پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام
شاپا چاپی: ۲۳۴۵-۲۰۹۹
شاپا الکترونیکی: ۲۷۱۷-۲۹۵۳
پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، دوره ۱۸، شماره ۳۵ پاییز و زمستان ۱۴۰۳

مقدمه

در عصر رضاشاه، برنامه‌ی گسترده‌ای به‌منظور برساختن و تثبیت هویت جدید ایرانی طراحی شد که یکپارچه کردن تمام جامعه از نظر زبانی، نژادی و غیره را شامل می‌شد که هدف آن برنامه، شکل‌گیری «ما» بزرگ بود. تغییر لباس بخشی از این برنامه کلان هویتی بود؛ چراکه لباس مردمان ایران پیش از دورهٔ پهلوی بر اساس زیست اجتماعی- جغرافیایی متفاوت و متنوع بود .بحث وحدت لباس یکی از مسائل مطرح در فضای نخبگانی دوران بعد از جنگ جهانی اول تا روی کار آمدن رضاشاه بود. در آن عصر که به یک معنا، زمان تدوین گفتمان ناسیونالیسم عصر رضاشاه بود، در ذهنیت مدافعان این گفتمان، تفاوت لباس و پوشش منجر به شکاف قومیتی و هویتی در ایران می‌شد. آن‌ها مدعی بودند وحدت لباس یکی از فرآیندهای ایجاد احساس مشترک در میان ایرانیان است. لذا یکی از الزامات تثبیت حکومت مرکزی، از بین بردن این نقیصه بود. نشریه ایرانشهر یکی از دلایل طرفداری از روی کار آمدن یک دیکتاتور مصلح را سروسامان دادن به وضعیت پوشش عنوان کرده بود. ایرانشهر معتقد بود: «زبان‌های مختلف، لباس‌های مختلف و عادات و مراسم مختلف طوری این ملت را مرکب از ملت‌های مختلف و غیر متجانس نشان داده...که خود مردم نیز اهالی ولایات دیگر را ملت دیگر می‌شمارند.»(ایرانشهر، ۱ دی ۱۲۹۳، ۴۲ و ۴۳).

بعد از فراز آمدن رضاشاه بر اریکه قدرت، یکپارچه‌سازی لباسِ تمام افراد در دستور کار وی قرار گرفت. لباس جدید مدنظر دولت متعلق به هیچ‌کدام از اقوام ایرانی نبود و نزدیک به پوشش جوامع غربی می‌نمود. به عبارت دیگر، حکومت خواستار شکل‌گیری ملت جدیدی بود که دستکم در ظاهر نزدیک به فرهنگ اروپایی باشد.

خوزستان به دلیل تنوع قومی و زبانی و قرار گرفتن در مرزهای جنوب غربی یکی از نقاط مهم ایران به شمار می رود. وجود اشخاص تاثیرگذاری چون شیخ خزعل و ماهیت قبیله‌ای و بافت قومی این منطقه، همواره نفوذ و سیطره دولت مرکزی را با مخاطره و چالش مواجه می‌کرد. به همین دلیل این منطقه برای حکومت مرکزی اهمیت دوچندانی داشت. در همین راستا برای نخستین بار و پیش از

تصویب رسمی مجلس شورای ملی طرح متحدالشکل کردن لباس در این منطقه به اجرا درآمد. این طرح بیشتر از آنکه متناسب با بافت اجتماعی و فرهنگی منطقه باشد، با سیاست‌های کلان حکومت رضاشاه همخوانی داشت. به همین دلیل اعتراضات و مخالفت‌های زیاد و پیوسته‌ای را برانگیخت. بررسی نحوهٔ اجرا، پیامدها و واکنش جامعهٔ محلی این منطقه به این طرح، هدف اصلی پژوهش حاضر خواهد بود.

براین اساس، پرسش اصلی مقالهٔ حاضر این است که: سیاست وحدت لباس با چه راهکارهایی در جامعه عرب خوزستان پیاده‌سازی شد؟ و عکس‌العمل‌هایی آن جامعه دربرابر این سیاست چه بود؟گرچه فرضیه های متعددی در پاسخ احتمالی به این پرسش وجود دارد، لیکن فرضیه غالب مطرح عبارت است از اینکه: با وجود مقاومت اهالی،این طرح با اعمال زور توسط حکومت اجرا شد و تا حدودی موفقیت‌آمیز هم بود، اما پس از سقوط رضاشاه دوباره به حالت سابق بازگشت.این مقاله سعی خواهد کرد با روش تاریخی و با تکیه بر اسناد و منابع متقدم موضوع مورد بحث را بررسی و تحلیل کند.درزمینه‌ی پیشینه تحقیق باید اذعان داشت که پژوهش مستقلی درباره سیاست متحدالشکل کردن لباس مردمان خوزستان صورت نگرفته است، ولی درزمینهٔ سیاست متحدالشکل کردن لباس به‌وسیله دولت برای تسلط بر ایلات و عشایر و ضدیت با سنت آن‌ها تحقیقاتی انجام شده است. برای نمونه مهدی صلاح (۱۳۸۴) در کتاب «کشف حجاب، زمینه‌ها، پیامدها و واکنش‌ها با بهره‌گیری از منابع تجددگرایی و کشف حجاب در دوره رضاشاه» در بخش مختصری به موضوع پژوهش و قانون لباس متحدالشکل به‌صورت مختصر پرداخته است. آثار «نقد و بررسی ناسیونالیسم تجددخواه در عصر رضاشاه»(۱۳۸۳) نوشتهٔ اسماعیل معظم پور، «تجدد آمرانه؛ جامعه و دولت در عصر رضاشاه»(۱۳۸۵) نوشته‌ی تورج اتابکی، «رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین؛ دولت و جامعه در زمان رضاشاه»(۱۳۸۳) نوشته‌ی استفانی کرونین، به بحث متحدالشکل کردن لباس در ایران پرداخته‌اند و آن را در چارچوب نظریه‌های نوسازی در ایران بررسی و معرفی کرده اند که از بالا به جامعه تحمیل شده است. به‌طورکلی این آثار به مواردی نظیر تثبیت الگوی هویتی ناسیونالیستی پهلوی اول و عناصر و مؤلفه‌های آن پرداخته‌اند.

از آثاری که به بحث وحدت لباس در ایران به‌صورت اختصاصی پرداخته‌اند می‌توان به نوشته‌ی مهراب ابراهیمی (۱۴۰۰) «ابزارهای جامعه‌شناختی ترویج ارزش‌های دولت پهلوی اول (مورد مطالعه: لباس متحدالشکل)»، منظر محمدی و سید سعید سید احمدی زواویه (۱۳۹۶) «لباس متحدالشکل: بازنمایی قدرت و مدرنیته (دوران پهلوی)» و سهیلا صفری (۱۳۹۶)«نارضایتی از متحدالشکل نمودن لباس بر اساس اسناد عرایض مجلس شورای اسلامی» اشاره کرد .آثار عنوان‌شده ازلحاظ مسئلهٔ پژوهش و حوزهٔ جغرافیایی مورد مطالعه همانندی بسیار کمی با این پژوهش دارند. چراکه بحث لباس متحدالشکل در جامعه عرب خوزستان به‌عنوان موضوع مستقلی برای پژوهش در نظر گرفته نشده است و به کارکرد این قانون در ساخت هویت ملی رسمی عصر رضاشاه توجه نشده است. هم‌چنین لباس متحدالشکل را به‌عنوان ابزار هویتی در به چالش کشیدن هویت قدیم مورد بحث و تأکید قرار نداده‌اند. این مقاله درصدد است تا با بررسی کیفی منابع تاریخی، دلایل اهمیت این قانون در جامعه عرب خوزستان و روند اجرا، نتایج و پیامدهای آن را مورد بررسی قرار دهد.

جامعه‌ی عرب خوزستان و پوشش آن در پیش از اجرای قانون وحدت لباس

جامعه‌ی عرب خوزستان شامل سه ائتلاف بزرگ قبیله‌ای به نام کعب محمره (خرمشهر)، کعب فلاحیه (شادگان) و بنی طرف و همچنین سه قبیله بزرگ بنام باوی، آل کثیر و نصار بود. هرکدام از این قبایل استقلال نسبی خود را حفظ کرده بودند و تا حدودی در ادارهٔ امور، خودمختار بودند. کعب خرمشهر و شادگان بیشتر در همان شهرهای منسوب به آن‌ها و روستاهای اطراف مستقر بودند و بنی طرف مناطق هویزه، دشت میشان و اهواز را شامل می‌شد. باوی بیشتر در جغرافیای اطراف اهواز مانند ملاثانی، شیبان و ویس، قبیله آل‌کثیر در روستاهای بین شوشتر و دزفول تا شمال اهواز، نصار هم در قصبه (اروندکنار)، سکونت داشتند.در این جامعه که بیشتر بر محوریت شیوخ قبایل و مجلس ریش سفیدان اداره می‌شد، لباس و زبان عربی معرف و تمایزدهنده آن‌ها از دیگر جمعیت‌های موجود در ایران بود. لباس عربی که شامل دشداشه، چفیه و عقال بود، لباس اصلی بیشتر مردان منطقه بود. وقتی مادام دیولافوا در سال ۱۳۰۲ ق از خوزستان دیدن کرده، یکی از نشانه‌های تفاوت مردم عرب از مردمان خوزستان میانه (دزفول– شوشتر) و لرهای بختیاری را لباس آن‌ها دانسته است. (دیولافوا، ۱۳۷۱: ۱۱۲) دشداشه لباس مردان این جامعه بود که به همراه چفیه می‌پوشیدند، اما عقال را ریش سفیدان و بزرگ قبایل استفاده می‌کردند.به نظر می‌رسد یکی از ویژگی‌های مشترک قبایل عرب خوزستان پوشش

عربی آن‌ها بوده است، چراکه ما تا پیش از دولت رضاشاه گزارشی از استفاده پوشش غیرعربی توسط مردمان عرب خوزستان در دست نداریم. مـردم این منطقه، پوشش را یک میراث قومی می‌دانستند که بخشی از هویت آن‌ها را تعریف می‌کرد و می‌بایست در حفظ و پاسداشت آن تلاش کنند و از جانب دیگر، از پوشـیدن لبـاس ملل و اقوام دیگر دوری می‌کردند. به عبارت بهتر، تغییر لباس به‌مانند مناطق و اقوام دیگـر پذیرفتن هویت ایشان بر جامعه یا گروه خود محسوب می‌شد.

نجم‌الملک غفاری که در دوره ناصرالدین‌شاه به خوزستان سفری داشته، لباس عرب‌های خوزستان را خاص دانسته است (نجم الملک، ۱۳۴۱: ۴۸) پوشش شیخ خزعل و خاندان بنی کعب که از طرف دولت مرکزی در دوره قاجار بر مناطق عرب نشین خوزستان حکمرانی می‌کردند، در مراسم رسمی و غیررسمی عربی بوده و حتی شیخ خزعل در دیدار با مأموران عالی‌رتبه انگلیسی‌ها در خلیج فارس، لباس عربی به تن داشت. (استرنگ، ۱۳۸۷: ۱۵۸)

سیاست لباس متحدالشکل

عصر رضاشاه را می‌توان عصر وحدت‌ها نامید؛ چراکه اکثر روشنفکران دنبال وحدت مردمان ایران بودند، با این تفاوت که برخی دنبال وحدت زبانی و بعضی وحدت و عده‌ای دنبال وحدت دینی بودند. بااین‌همه وحدت زبان و لباس از مهم‌ترین عوامل ساخت و تکمیل هویت ملی رسمی این دوره تلقی می‌شد و رضاشاه، لباس و زبان را معرف یک ملت عنوان می‌کرد. (روزنامه اطلاعات، ۱۲ شهریور ۱۳۰۷، ۱)

محمود افشار که یکی از متفکران امر هویت در این دوره بود، اختلاف لباس را در کنار تنوع زبانی بین مردمان ایران و ازجمله عرب‌های خوزستان نه‌تنها از عوامل عدم تحقق وحدت ملی و استقلال عنوان می‌کرد، بلکه تهدیدی برای تمامیت ارضی ایران می‌دانست. او معتقد بود می‌بایست «اخـتلافات محلی از حیث لباس، اخلاق و غیره محو شـود» مردم ایران نباید «هر یک به لباسی ملبس و به زبانی متکلم باشند». (افشار، ۱۳۰۴: ۵)وحدت لباس پیش از دوره پهلوی بیشتر مربوط واحدهای نظامی و انتظامی بوده که می‌بایست تا حدی آن را رعایت می‌کردند، اما وحدت لباس کل نظامیان در دوره‌ی نخست‌وزیری رضاخان انجام شد. رضاشاه پس از رسیدن به سلطنت، بدون هیچ تردید در تسریع وحدت البسه گام برداشت. در مردادماه ۱۳۰۶ هیئت‌وزیران مصوب نمود که کارمندان دولت و شاگردان مدارس را مکلف به پوشـیدن لبـــاس متحدالشکل شامل کت‌وشلوار و کـلاه لبه‌دار کرد. کلاه مصوب به نام

پهلوی ملقب شد. این کلاه مانند کلاه کپی که بسیار شبیه به کلاه مأموران نظامی و انتظامی فرانسوی بود. این مرحله می‌توان به‌عنوان مقدمات وحدت لباس نام برد. در گام بعدی و پیش از رسمیت یافتن در کل کشور، این طرح در برخی از مناطق به اجرا درآمد. از آن جمله در منطقه عرب نشین خوزستان پیش از طرح آن در مجلس، اجرای طرح مذکور شروع شد.

رضاشاه لازم دید برای برداشتن گام آخر و تعمیم یکسان‌سازی پوشش مردان به تمام افراد جامعه و همچنین برای عمل به الزامات مشروطه آن را به مجلس واگذار کند تا با تصویب، لازم‌الاجرا نماید. در این قانون که ۶ دی ۱۳۰۷ تصویب شد، تصریح می‌کرد «کلیه اتباع ذکور ایران» که برحسب مشاغل دولتی لباس مخصوص نداشتند، بایستی لباس متحدالشکل بپوشند، در غیر این صورت برای متخلفین از جریمه مالی تا زندان در نظر گرفته می‌شد. البته این قانون هشت طبقه از درجات مختلف روحانیون مسلمان و غیرمسلمان را مستثنا کرده بود. (منظورالاجداد، ۱۳۸۰: ۵-۹).وحدت لباس جزو عناصر سازنده هویت جدید ملیت شامل زبان فارسی، نژاد آریایی، پیشینه‌ی مشترک تاریخی، مهین دوستی و شاه‌پرستی نبود (اکبری، ۱۳۹۳: ۲۵۰) اما می‌توانست دریچه‌ای برای تثبیت و پذیرش این مؤلفه‌ها باشد. درواقع، وحدت پوشش مقدمه‌ای برای نشر و گسترش هویت نوین ملی بخصوص در مناطق غیرفارسی‌زبان بود چراکه در ترویج یکی از مهم‌ترین پایه‌های هویت ملی رسمی این دوره یعنی زبان فارسی بسیار پراهمیت تلقی می‌شد. این را در صحبت‌های سید اسماعیل عراقی نماینده طرح دهنده وحدت لباس می‌توان به‌وضوح دید که عنوان کرد «در تمام دنیا ملت‌ها متحدالشکل می‌شوند، اختلاف لباس که از بین رفت البته اختلافات زبان هم به‌کلی از میان می‌رود». (مذاکرات مجلس هفتم، ۴ دی ۱۳۰۷) این امر همچنین معیار تشخیص میزان میهن‌دوستی و شاه‌دوستی بود چراکه با وحدت لباس «خودی» و «غیرخودی» قابل تشخیص می‌شد. به‌بیان‌دیگر، هرکسی لباس متحدالشکل را می‌پذیرفت یعنی به جبهه وطن‌دوستی و شاه‌دوستی تعلق پیدا می‌کرد.

پس بی‌دلیل نیست که در جامعه عرب خوزستان سیاست وحدت لباس چند ماه پیش از تصویب آن در مجلس شورای ملی، آغاز شد، چراکه کارگزاران دولت به این نتیجه رسیدند که نشر برخی از عناصر هویت ملی نوین مانند زبان فارسی در جغرافیای عرب خوزستان از مسیر وحدت لباس متحدالشکل که در حقیقت نفی لباس عربی بود، می‌گذرد. به عبارت بهتر، برنامه‌ریزان دولت رضاشاه، وحدت پوشش مردمان این سرزمین را طلیعه‌ای برای تغییر تفکر و رفتار آن‌ها تلقی می‌کردند و وحدت البسه را

گامی به‌سوی وحدت زبان و وحدت ملی جامعه ایران می‌دیدند. در صحبت‌های رضاشاه به هنگام اجرای این قانون، می‌توان این هدف را دید که اشاره می‌کند: «این مسئله اتحاد لباس و زبان را از وظایف حتمی ملت میدانم و معتقدم که عموم ملت ایران مخصوصاً ایلات و عشایر باید در اتحاد شکل پیشقدم شده و متحدالشکل و متحداللسان شوند»(روزنامه حبل‌المتین، ۱۳۰۷: ۲ و ۳) روزنامه اطلاعات نیز به‌وضوح پرده از این موضوع برمی‌دارد: «یکی از نیات اعلیحضرت رضاشاه تهیه لباس ملی متحدالشکلی برای تمام اهالی مملکت بود تا از این راه وحدت ملی را تسریع کند» (اطلاعات، ۲۶ آذر ۱۳۰۸: ۲)

سیاست متحدالشکل کردن لباس در جامعه عرب خوزستان

در روایت نزدیک به حکومت پهلوی عنوان شده با اجرای این قانون می‌خواستند به نقطه‌ای برسند که اقوام مختلف کشور را –که در بیشتر مواقع به چشم یک رقیب به یکدیگر نگاه می‌کردند، به وحدت یکسانی برسند و به ایجاد همدلی میان آن‌ها منجر شود. (صفایی، ۱۳۵۶: ۳۷) اکثر سیاست‌گذاری دولت درزمینهٔ هویتی در راستای گذشته زدایی و احراز وحدت ملی بود. جامعه عرب خوزستان، زبان و ساختار اجتماعی متفاوتی با دیگر نقاط کشور داشت و مردمان عرب خوزستان بیشتر بر هویت قبیله‌ای–عربی اتکا داشتند که از نگاه دولت تهدیدی بالقوه به‌حساب می‌آمد. نباید این نکته را فراموش کرد که یکی از مهم‌ترین چالش‌های رضاخان برای رسیدن به سلطنت، شیخ خزعل بود، پس حتماً در نگاه رضاشاه نگرانی از این منطقه همیشه وجود داشته است. چنانکه مجله‌ی آینده سقوط شیخ خزعل و تبعید وی به تهران را اقدام کافی برای مهار مردمان عرب خوزستان نمی‌دانست: «سزاوار است تدبیرهای لازم بیندیشد تا مردم خوزستان از حیث جامه، لباس، خوی و عادت با دیگر نقاط ایران تفاوتی نداشته باشند»(آینده، تیر ۱۳۰۴: ۶۰)نکته پراهمیت دیگر آن بود که خوزستان به دلیل مسئله نفت تحت نفوذ انگلیسی‌ها بود و از نظر حکومت، انگلیسی‌ها با استفاده از مردمان عرب خوزستان در هرلحظه امکان ایجاد بحران برای دولت در آن خطه را داشتند. دولت پهلوی اول با وحدت پوشش در بین مردمان عرب خوزستان می‌خواست این پیام را به نیروهای خارجی به‌ویژه انگلیسی‌ها بدهد که این مردم از فضای دوران شیخ خزعل فاصله گرفته و خود را مانند دیگر مردمان این سرزمین می‌دانند، پس دیگر نمی‌تواند به خاطر تفاوت زبان و لباس آن‌ها را ابزاردست برای تأمین

منافع خود بداند. همان‌گونه که روزنامه ناهید یکی از اهداف وحدت لباس را این دانسته که به‌تدریج مردم خود را از یک نـژاد بدانند و کشورهای خارجی دیگر به خاطر اختلاف در لباس و شکل قیافه نتوانند بین آن‌ها فتنه ایجاد کنند. (ناهید، ۳۰ مهر ۱۳۰۷: ۳).

رضاخان در سال ۱۳۰۳ ش در سفری که برای سرنگونی شیخ خزعل به خوزستان داشته، لباس عربی این مردمان را باعث جدایی آن‌ها از بقیه مردم ایران قلمداد کرده و گفته: «گاهی دهات و چادرهای ایرانی دیده می‌شد که ساکنان آن‌ها ملبس به عرب و متکلم به زبان عرب بودند و دولت به آن‌ها اعتنایی نکرده ... نسبت به ایران به‌کلی بیگانه شدند.»(بهرامی، ۱۴۰۱: ۱۳۴).دولت پهلوی بعد از سقوط حکومت محلی در خوزستان تنها می‌خواست این نقطه از کشور را نگه دارد، چراکه با جامعه‌ای مواجه شد که نظام ارزشی و هنجاری مستحکمی برخوردار بود. کارگزاران دولت به این درک رسیده بودند که مناطق عرب نشین خوزستان با دیگر بخش‌های ایران تفاوت ماهوی دارد و می‌بایست سیاست تدریجی تغییر هویتی این منطقه در دستور کار دهند.

فضل‌الله زاهدی که حکومت خوزستان بعد از سقوط شیخ خزعل را برعهده داشت، در مورد گسترش تسلط و اقتدار دولت در خوزستان در سال ۱۳۰۴ ش گفته بود: «ما عجالتاً نفوذ خود را چنانکه باید در خوزستان محکم نگردانیده‌ایم و باید خیلی تدریجی کارکنیم». (حبل‌المتین، ۲۴ شعبان ۱۳۴۳: ۱۳).

درنتیجه بعد از سقوط حکومت محلی، دولت سیاست‌های هویتی مدنظر گفتمان ناسیونالیسم را با تمام توان و استفاده از حداکثر ابزار خشونت دنبال نکرد؛ اما از اواخر سال ۱۳۰۶ ش دولت بدون توجه به ویژگی‌های جامعه عرب خوزستان که تا قبل از آن باعث کندی روند برنامه‌های هویتی و اجتماعی دولت در آن منطقه شده بود، راه گذشته زدایی قبایل عرب خوزستان را در پیش گرفت تا به هدف دستیابی به وحدت ملی برسد. پس مردمان عرب می‌بایست در معرض تحولات عمیق هویتی و اجتماعی قرار می‌گرفتند. طرح وحدت لباس از اولین گام‌های دولت برای نفوذ به خانه‌های مردم بود که شامل تمام مردان جامعه می‌شد. همچنین دولت با این طرح کوشید از طریق کم‌هزینه‌تر نسبت به دیگر برنامه‌های هویتی، واکنش جامعه عرب خوزستان را بسنجد تا میزان تحمل آن‌ها را از برنامه‌های هویتی و فرهنگی دولت برای وحدت ملی کسب کند. در این جغرافیا که به گفته دنسترویل «ظاهرسازی» نقش اساسی را در پیشرفت امورات انجام می‌دهد (دنسترویل، ۱۳۶۱: ۱۷۷)، شاید دولت در اندیشه خود به خطا نرفته که با دگرگونی لباس یک گام روبه‌جلو برای اجرای سیاست‌های هویتی خود در جامعه

عرب خوزستان قدم بردارد. همچنین وحدت پوشش به‌عنوان نماد و نشانه به‌هم‌پیوستگی و تسلط دولـت در اعمال قدرت در سراسر کشور بود. این برنامه از اولین برنامه‌های محوری برای ساخت ملت جدید بوده است که می‌خواستند با اجرای آن اقتدار دولت را به رخ گروه‌های رقیب بکشند؛ بنابراین لباس عربی مردمان جنوب خوزستان به‌عنوان اشکال برای شکل‌گیری وحدت ملی تلقی می‌شد و حتماً باید تغییر می‌کرد.

علی دشتی، روزنامه‌نگار و نماینده مجلس شورای ملی در جلسه بررسی قانون لباس متحدالشکل، برای ترغیب دیگر نمایندگان به تصویب این قانون گفت: «الان شما به خوزستان تشریف ببرید دیگر عربی با چفیه و عقال نمی‌بینید همه کت‌وشلوار پوشیده‌اند، همه آدم شده‌اند». در اعتراض به او، نماینده دیگری به نام سید یعقوب انوار می‌گوید عرب‌های خوزستان پیش‌ازاین هم آدم بودند؛ دشتی جواب می‌دهد: «عقیده دارم که شکل چفیه و عقال در ایران شکل آدم نیست و هم مخالف ملیت ما است». (مذاکرات مجلس هفتم، ۴ دی ۱۳۰۷) به عبارت بهتر، در نگاه حکومت، لباس عربی نه‌تنها تهدیدی برای هویت ملی بود که سبب خروج فرد از ایرانیت می‌شد. به یک معنا، پیام حکومت این بود که اگر می‌خواهید ایرانی باشید بایستی لباس عربی را از تن خارج کنید.

روش‌های اعمال سیاست لباس متحدالشکل

برای اجرای برنامه وحدت پوشش در جامعه عرب خوزستان، حکومت از دو ابزار نهادها و مؤسسات دولتی و شیوخ و نخبگان محلی به‌صورت نسبتاً هم‌زمان بهره‌گیری کرد.

روش اول؛ حکومت از نهاد آموزش و دستگاه‌های اداری برای پیشبرد برنامه هویت ملی رسمی ازجمله نهادینه کردن برنامه وحدت لباس در خوزستان استفاده کرد. در اولین گام تمامی کارکنان اداری و دبیران مدارس خوزستان در سال ۱۳۰۶ ش ملزوم به پوشیدن لباس متحدالشکل شدند. روزنامه حبل‌المتین در همان زمان از لباس متحدالشکل معلمان در مدارس خوزستان خبر داده: «لباس‌های شیک و دارای فکل و کراوات که امروزه در تمام مدارس جاری است» (حبل‌المتین، ۲۵ مهر ۱۳۰۶: ۱۸)در گام دوم، برخی از مدارس خوزستان دانش‌آموزان را مجبور به استفاده از لباس یکسان کردند. (همان) روزنامه شفق سرخ یک سال بعد از گزارش روزنامه حبل‌المتین از متحدالشکل شدن تمام معلمان و مدیران مدارس خوزستان در راستای وحدت لباس کارکنان آموزش‌وپرورش نوین خبر داده

که شامل کت‌وشلوار و کلاه پهلوی بود. (شفق سرخ، ۲۰ آبان ۱۳۰۸: ۲) این تغییر و اجبار پوشش در کارکنان دولتی در پی تغییر چارچوب نگاه مردمان آنجا بود که این ذهنیت را شکل دهد در راستای کسب اعتبار یا حفظ امتیاز اجتماعی، پوشش محلی خود را ترک کرده و لباس متحدالشکل مورد تائید حاکمیت بپوشند.

حکومت، سیاست تشویقی و تنبیهی هم‌زمان برای اجرای برنامه خود در جامعه عرب خوزستان دنبال کرد که برای دریافت مزایای آموزشی و خدمات دولتی می‌بایست لباس عربی که بخشی از هویت آن جامعه بوده را کنار گذاشته و به لباس متحدالشکل تن بدهند و در صورت امتناع، دولت برنامه تنبیهی را در دنبال می‌کرد، به‌عنوان‌مثال مردمی که با لباس عربی به ادارات دولتی مراجعه می‌کردند، برخورد قهرآمیز و قضایی با آن‌ها می‌شد. (پیکار، ۹ تیر ۱۳۱۰: ۵) این اقدام دولت با هدف اجبار مردم به پوشیدن لباس متحدالشکل درازای خدمات دولتی بود. همان‌گونه که پیش از اجرای این سیاست، نشریه آینده در سال ۱۳۰۴ خطاب به شیخ خزعل که در تهران تبعید شده، می‌گوید اگر واقعاً خود را ایرانی می‌داند بایستی «جامه ایرانی بر تن خود و خاندان خود کند». (آینده، ۱۳۰۴: ۶۱) در حقیقت علاوه بر اینکه دولت به دنبال تغییر زیست و هویت عرب‌های خوزستان بود، محافل نخبگانی نیز ایرانی بودن را مشروط بر تغییر پوشش عربی عنوان می‌کردند. درواقع آن‌ها وحدت لباس را نمادی از پذیرش عناصر دیگر هویتی جدید در جامعه عرب خوزستان تلقی می‌کردند.

روش دوم؛ بعد از زمینه‌سازی لازم که شامل متحدالشکل کردن پوشش کارکنان دولت و دبیران مدارس بود، دولت در راستای اجرای این سیاست کدخدایان و شیوخ را ملزوم به سپردن تعهد به متحدالشکل شدن لباس مردمان روستا یا قبیله خود نمود. (واعظ، ۱۳۸۵: ۴۸۰) در جامعه عرب خوزستان شیوخ قبایل نقش اساسی را در مناسبت‌های اجتماعی و سیاسی برعهده داشتند و تا پیش از سال ۱۳۰۳ ش دولت مرکزی به‌واسطه شیوخ بر آن جامعه حکم می‌راند که در حقیقت نخبگان محلی نقش میانجی بین حکومت و مردم را ایفا می‌کردند.بعد از سقوط شیخ خزعل، دولت پهلوی به دنبال محدود کردن اختیارات اجتماعی و خلع قدرت سیاسی از آن‌ها بود؛ اما با مطرح شدن برنامه متحدالشکل کردن لباس، حکومت عقب‌گردی برای پیشبرد سیاست‌های خود در خوزستان داشت. این عقب‌گرد به این صورت بود که از نخبگان محلی که در دوره اولیه باعث هرج‌ومرج و نماد ملوک‌الطوایفی بودند، به‌عنوان نیروی اقناع‌کننده جامعه نسبت به سیاست‌های دولت استفاده شد. البته در این سیاست از قبایل و خاندان‌هایی

که از سال ۱۳۰۳ ش حسن نیت خود را به حکومت و شخص رضاشاه نشان داده بودند، انتخاب می‌شدند. برای نمونه برای اجرای طرح لباس متحدالشکل از خاندان مشعشعیان استفاده شد.

خاندان مشعشعیان که از دوران صفویه به‌عنوان والی خوزستان شناخته می‌شدند و همیشه مصالح دولت مرکزی برای آن‌ها در اولویت بود و حتی در بحث شیخ خزعل حامی رضاخان بودند و به پاس این خدمت بخشداری هویزه را تصاحب کردند. در زمان اجرای سیاست مذکور، حکومت از مشعشعیان درخواست کرد که قبایل و طوایف را برای لباس متحدالشکل قانع کنند. مشعشعیان به شیوخ قبایل این پیام را دادند که هر فرد یا قبیله که سیاست پوشش جدید را نپذیرد دولت پیش‌ازاین که آن فرد را مجازات کند، با شیخ آن قبیله برخورد خواهد کرد. به عبارت بهتر، برای اولین بار بعد از سقوط شیخ خزعل، دولت نفوذ اجتماعی و سیاسی شیوخ عرب را پذیرفت و سعی کرد از کارکرد مقام شیوخ برای اهداف خود استفاده کند.دولت در اجرای وحدت لباس در برخی از نقاط محدود که هویت شهری نسبت به هویت قبیله‌ای پررنگ‌تر بود، با واکنشی روبه‌رو نشد. چالش اصلی اجرای این سیاست در مناطقی بود که هویت قبیله‌ای–عربی داشت و لباس عربی یکی از اجزای آن هویت بود. ابعاد این زیست اجتماعی را در سه ائتلاف قبایل کعب خرمشهر (محمره)، کعب شادگان (فلاحیه) و بنی طرف به‌وضوح می‌توان دید. بیشترین واکنش‌ها به این برنامه در محدوده جغرافیای این سه ائتلاف قبیله‌ای رخ داد.

واکنش به سیاست همگون سازی لباس

دولت پهلوی اول برای تحقق سیاست همگون سازی ناگزیر از مواجهۀ مستقیم با اقوام مختلف ایرانی شد. وقتی حاکمیت، عشایر و قبایل عرب را ملزم به پوشیدن لباس ملی و کنار گذاشتن لباس عربی (دشداشه، چفیه و عگال) کرد با مکانیزم مقاومتی آشکار و پنهانی روبه‌رو شد. درواقع به تعبیر جیمز اسکات، جامعه با حربه‌های مختلف از قبیل مخالفت آشکار، مهاجرت و پذیرش صوری به این موضوع واکنش نشان داد.(Scott, 1987: 6) .

الف: واکنش آشکار

مخالفت با وحدت پوشش در خوزستان در امتداد مجموعه‌ای از واکنش‌ها نسبت به سیاست دولت تمرکزگرا به‌خصوص در موضوعات خلع سلاح، سربازگیری، افزایش مالیات و غیره بود. در اواخر دی‌ماه ۱۳۰۶ حوادثی مردمان عرب را برای واکنش جدی به حکومت آماده کرد. ازجمله این حوادث غائله

قبیله نصار در قصبه (اروندکنار) آبادان بود که ادارات دولتی را اشغال کردند. در این بحران به گزارش مورنینگ‌پست بیش از شصت نفر از نیروهای دولتی و مردمان ناراضی کشته شدند. (اسفندیاری، بی‌تا: ۴۱۳) به روایت دیلی تلگراف یکی از دلایل اصلی این بحران، گرفتن مالیات ثابت از هر نخل باعث فوران احساسات مردم شد. (همان: ۴۱۸) این مالیات در راستای ساخت هویت ملی رسمی اخذ می‌شد که بر هر نخل مالیات ثابت گرفته شود و این مالیات صرف مدرسه‌سازی در مناطق عرب نشین گردد. این را اداره معارف خوزستان با کمک ارتش این تدبیر را اندیشیده بود. (ساکما، ۲۹۷۰۳۸۳۸۶) به یک معنا، مردم از صرف مالیات خودشان برای گفتمان هویتی ناسیونالیسم باستان گرا ناراضی بودند. خلع سلاح و گرفتن زمین‌های خالصه که از مدت‌ها در دست شیوخ و مردم خفاجیه و ائتلاف بنی طرف بود، باعث نارضایتی بی‌سابقه در آبان ۱۳۰۷ شد، هم‌زمان با این حوادث سیاست لباس متحدالشکل در خوزستان پیش از مناطق دیگر و حتی پیش از تصویب آن در مجلس آغاز شد و خوزستان را که به انبار باروت می‌مانست، شعله‌ور کرد. به عبارت بهتر، وحدت لباس نارضایتی مردم را علنی‌تر از گذشته نمایان‌تر کرد. چنانکه مجله العرفان لبنانی علت اصلی قیام آبان ۱۳۰۷ مردمان عرب خوزستان را تحمیل پوشش جدید دانست. (الحلو، ۱۹۷۰: ۲۷)

خاندان مشعشعی در اقناع شیوخ برای اجرای سیاست وحدت لباس با چالش‌های عمیقی روبه‌رو شدند. برخی از شیوخ و به‌خصوص شیخ محیی الزیبگ از سران قبیله شرفه با شدت تمام خواستار ایستادگی شیوخ و بزرگان در مقابل خواسته‌های دولت شدند. تلاش‌های خاندان مشعشعیان و افراد ذی‌نفوذ برای اقناع شیخ محیی بی‌فایده بود. او توانست با دو حربه خود یعنی ایجاد اختلاف در خاندان مشعشعی و جذب بخشی از ائتلاف بنی طرف، خود را مقتدر و آماده مقابله با دولت کند. (سیادت، ۱۳۷۹: ۲۶۰/۱)

مردم که به‌خصوص از خلع سلاح و متحدالشکل کردن لباس به‌شدت ناراضی بودند و حفظ هویتی عربی خود را فقط در قیام می‌دیدند، در ۷ آبان ۱۳۰۷ در بخش بستان حرکت خود را آغاز کردند. درواقع برای اعراب، مجموع این سیاست‌ها (متحدالشکل کردن لباس)، اداره معارف خوزستان در نامه‌ای به وزارت معارف، با تائید خبر مخالفت بنی طرف با حاکمیت حکومت مرکزی در خوزستان گزارش داد که «در چندی قبل یک عده از اعراب بنی طرف و حویزه شورش نموده و به ادارات دولتی هجوم آورده و درنتیجه رئیس گمرک را مقتول نمودند». (ساکما، ۲۹۷۰۳۵۸۶۵) و بمبی دیلی میل در ۲۶ نوامبر ۱۹۲۸ (۵ آذر ۱۳۰۷) می‌نویسد «در یک محل که آئین‌نامه جدید راجع به لباس متحدالشکل کت‌وشلوار و

کلاه پهلوی اجرا شده بود عرب‌ها از تغییر لباس باستانی خود امتناع ورزیدند و زدوخوردهایی درگرفت و درنتیجه تلفاتی به طرفین وارد شد و در یک محل یکی از صاحب‌منصبان گمرک ایران با خانواده‌اش به دست اعراب کشته شد» (اسفندیاری، بی‌تا: ۴۵۶)

بعد از آغاز غائله، گروهی به سرکردگی شیخ محیی‌الزیبگ و افراد ائتلاف بنی طرف به‌سوی پادگان المفاتیل واقع در روستای هوفل حمله کردند. در این حمله قوای دولتی تلفات سنگینی داد و یک سرگرد ارتش کشته شد. تا پیش‌ازاین مردمان عرب چنین واکنش تندی در مقابل خلع سلاح یا خلع شیوخ از قدرت سیاسی از خود نداده بودند؛ بنابراین هویت عربی این مردم که لباس جزئی از آن بود، برای آن‌ها از دیگر مسائل پراهمیت بود. البته این بدان معنا نیست که این قیام تنها درنتیجه تغییر لباس بود چراکه همه عوامل در این حرکت دخیل بودند، اما آن چیزی که باعث تحریک مردم بود اعتراض به متحدالشکل شدن لباس بود که از دید آن‌ها اگر موضعی مقابل آن اتخاذ نکنند هویت عربی آن‌ها از بین می‌رود، چراکه ما در شعار آن را به‌وضوح می‌بینیم که با فریاد بلند اعلام می‌کردند: «یعگال انسویلک هیبه» (ای عقال باید شخصیت بی‌همتا برای تو بسازیم). (سیادت، ۱۳۷۹: ۲۶۱/۱) به نظر می‌رسد که تأکید حکومت بر عدم استفاده از چفیه و عقال در اولویت اول و ممنوعیت دشداشه در اولویت دوم بود، چراکه در شعار قیام‌کنندگان و همچنین اسناد دولتی تأکید بر عدم پوشیدند چفیه و عقال بوده و اسمی از دشداشه نیست. البته این بدان معنا نیست که پوشیدن دشداشه هم ممنوعیت نداشت بلکه سختگیری‌ها روی آن کمتر از دو مورد فوق‌الذکر بود.فیصل اول پادشاه عراق، شیخ بدر از شیوخ جنوب عراق را به سمت هویزه فرستاد که آمادگی خود را برای هر نوع کمک و مساعدتی اعلام کند که محی‌الدین پیشنهاد کمک ملک فیصل را نپذیرفت و به شکل غیرمستقیم این مسئله را داخلی دانست و اعلام می‌کند این موضوع را خودمان حل می‌کنیم. (الحلو، ۱۹۷۰: ۲۵) در حقیقت شیخ محی‌الدین این جهان‌بینی را داشته است که خود را یک عرب ایرانی بداند و هویت عربی خود را داخل ایران جستجو کند نه در آن‌سوی مرزها و به یک معنا، قیام این قبایل واکنشی برای حفظ هویت عربی ایرانی در مقابل هویت ملی نوین بود، هویتی جدیدی که دنبال ادغام واحدها در خود بود.

قوای دولت مرکزی به فرماندهی فرج‌الله آق ولی وارد دشت میشان شدند. وی در خاطراتش نوشته است: «بنی طرف طغیان کرد وقتی لباسشان را عوض کردم ... ولی من قضیه را حل کردم و تمامش

کردم و خلع سلاح شد». (صفائی، ۲۵۳۵: ۴۵) در جریان این مخالفت و خلع سلاح، نیروهای ارتش با استفادهٔ ارتش از هواپیمای جنگی، نیروهای قبایل را شکست دادند. در این درگیری‌ها سه نفر از شیوخ مخالف طرح تغییر لباس کشته شدند. (اسفندیاری، بی‌تا: ۴۵۴) با وساطت برخی از چهره‌ها به بسیاری از اشخاص امان‌نامه داده شد که قبایل آرامش خود را حفظ کنند، اما بعد از چندی تعداد زیادی از شیوخ و ریش‌سفیدان قبایل مانند شیخ کاظم و شیخ صدام از بنی طرف و قبایل اطراف شهر اهواز دستگیر و به‌صورت دست جمعی همراه با خانواده به تهران و گرگان تبعید شدند. (موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۴۴۱۲: ۵۲) شیخ محیی که رهبریت نیروی قبایل را در دست داشت، دستگیر و تا زمان فوتش در اهواز زندانی بود .در مناطقی که مردمان عرب در کنار مردم فارسی‌زبان بودند، تغییر پوشش سریع‌تر اتفاق افتاد. به‌عنوان‌مثال مردم عرب دو شهر دزفول و شوشتر خود را با سیاست دولت سریع‌تر از مردمان دیگر شهرهای عرب انطباق دادند. چنانکه روزنامه ناهید در شرح سفر رضاشاه در آذرماه سال ۱۳۰۷ به خوزستان نوشته است: «مشایخ عرب و روسای قبایل و طوایف شوشتر و دزفول اعراب ایران با کت‌وشلوار و کلاه پهلوی شرفیاب شده». (ناهید، ۶ آذر ۱۳۰۷: ۸) برعکس مردمان این دو شهر یا عرب‌های داخل شهر اهواز یا امیدیه که با مردم فارسی‌زبان اختلاط پیدا کرده بودند، مسئله لباس متحدالشکل تا سال بعد یعنی ۱۳۰۸ ش باعث درگیری دولت با ائتلاف کعب خرمشهر و کعب شادگان شد که حاکمیت به‌شدت آن‌ها را سرکوب و برخی از شیوخ را تبعید نمود. (ستاره‌سرخ، آبان و آذر ۱۳۰۸: ۳۳۲)

در حقیقت عرب‌هایی که نظام ارزشی قبیله‌ای سختی داشتند، با سیاست‌های هویتی و فرهنگی دولت مقابله کردند که نمونه آن واکنش آنی ائتلاف بنی طرف و کعب به بحث وحدت لباس بود، اما در مناطقی که نظام قبیله‌ای وجود نداشت، تغییر لباس راحت‌تر انجام شد. مردمان عرب داخل شهرهای آبادان و اهواز بهترین نمونه برای این بحث هستند. تأسیسات نفتی و اداری که در این دو شهر مستقر بودند منجر به اختلاط قومی شد. عرب‌های ساکن این شهرها هویت شهری مناسب زیست، در کنار غیر عرب‌ها پیدا نمودند و به همین عنوان، با سیاست‌های هویتی دولت در ظاهر مخالفتی نمی‌کردند. درواقع با این اقدامات شاهد ظهور یک فرهنگ نفتی هستیم که الزامات اجتماعی و فرهنگی خاص خود را داشت و به ادغام اقوام خوزستان در داخل این فرهنگ منجر شد. (کعبی فلاحیه، ۱۳۹۶: ۲۳).

ب. مهاجرت به‌مثابه یک واکنش پنهان

بعد از سرکوب نیروهای قبایل، مردمان عرب که همچنان مخالف سیاست‌های هویتی و فرهنگی دولت بخصوص در بحث وحدت لباس بودند راه‌های مختلفی را برای واکنش به آن جستجو کردند. بخشی از مردم روستاهای نسبتاً دورافتاده تا مدت‌ها توانستند از اجرای آن شانه خالی کنند، اما مردمانی کـه در روستاهای نزدیک به شهرها یا در مراکز شهری و یا همچنین عـضوی از ســاختار اداری دولت جدید بودند، راه فراری از اجرای قانون لباس متحدالشکل نداشتند. هرچند تا یکی دو ســال پس از اعمال قانون، لباس محلی در کنار لباس رسمی حکومت همچنان به‌موازات همدیگر استفاده می‌شد. به‌عبارت‌دیگر، بعد از غائله ۱۳۰۷ ش دولت تا یک سال در اجرای این سیاست با نرمی برخورد کرد. البته این امر به معنای این نیست که اجرای آن متوقف شده بود، بلکه تا آرام کردن قبایل از اعمال خشونت در اجرای آن کاسته شد، اما بعد از تسلیم قبایل عرب در قبال سیاست پوشش، ازجمله کعب خرمشهر در سال ۱۳۰۸، اجرای برنامه البسه متحدالشکل در خوزستان با جدیت پی‌گرفته شد. این فضای خفقان برخی از مردم خوزستان را به مهاجرت سوی عراق سوق داد. مردمان عرب خوزستان در دوران پیشامدرن همیشه با جنوب عراق از نظر فرهنگی و اجتماعی اشتراکات زیادی داشته و همیشه در حال رفت‌وآمد به آن منطقه بودند. این بار فشارهای اجتماعی و حتی اقتصادی برای برخی از آن‌ها مهاجرت به عراق را یکی از گزینه‌های واکنشی نسبت به دولت رضاشاه تبدیل کرد. روزنامه البلد عراقی گزارشی از مهاجرت یک قبیله به سمت عراق خبر داده و آن را نتیجه سیاست‌های هویتی و فرهنگی حکومت ازجمله وحدت پوشش و همچنین مصادره زمین‌های برخی قبایل دانسته است. (البلد العراقیه، ۱۹۶۶: ۹)

یکی از جذابیت‌های عراق برای مردمان عرب خوزستان این بوده که می‌دیدند در میان مردم عراق، زبان و لباس عربی و به‌طورکلی، هویت عربی در این کشور جاری است. در مقابل می‌دیدند که در خوزستان سیاست‌های هویت ملی رسمی این دوره بر تضعیف هویت عربی تأکید دارد. همان‌گونه که حکمت از رجال سیاسی و فرهنگی دوره رضاشاه گفته، تلاش دولت پهلوی، یکسان‌سازی همگانی تمام اقوام بوده و آن را «یک زبان و یک خط و یک لباس و یک قانون» عنوان می‌کند. (حکمت، بی‌تا: ۲۵) پس برخی از مردم عرب راه آسان برای فرار از این وضعیت را در مهاجرت دیدند. در گزارشی که

توسط پیشکار مالیه خوزستان تنظیم شده، افت کشاورزی در منطقه بنی طرف را به مهاجرت افراد ماهر به‌عنوان یکی از علت‌ها اشاره شده است. (ساکما، ۲۴۰۵۷۲۰۶) همچنین در روزنامه ابلاغ چاپ مصر در مقاله‌ای در تاریخ ۱۷ مارس ۱۹۳۲ (۲۶ اسفند ۱۳۱۰) عنوان شده است: «اکنون عرب‌های امارت محمره] خرمشهر[شکایت دارند که انواع ظلم و شکنجه را می‌بینند و هیچ ماهی نمی‌گذرد که عده‌ای از ایشان به اطراف بصره که مجاور است و جاهای دیگر مهاجرت نکنند». (جلالی، ۱۳۷۹: ۲۳۸)

لباس متحدالشکل و ایجاد گسست اجتماعی در جامعه عرب خوزستان

سیاست وحدت لباس در جامعه عرب خوزستان از لحاظ روحی روانی، تولید مقاومت و مخالفت به‌صورت آشکار و پنهان را ایجاد کرده و مناطق عرب نشین خوزستان را دچار تغییراتی اجتماعی نمود. مردمان عرب که دنبال ابراز مخالفت خود با سیاست‌های دولت در جامعه عربی خوزستان بودند، لباس عربی را به‌عنوان نماد مخالفت با دولت از تن خود خارج نمی‌کردند. در گزارشی که سال ۱۳۱۱ ش در مورد شیخ ناصر (شیخ قبیله بنی‌لام و مخالف سیاست‌های تمرکزگرایانه و فرهنگی دولت) یکی از جرم‌های او چنین ذکر شده: «هنوز ملبس به لباس عربی و چفیه و عقال است». طبق این گزارش به نظر می‌رسد استفاده از لباس عربی از دید گزارش دهنده به‌عنوان نماد مخالفت با دولت قلمداد شده است. (ساکما، ۲۹۰۰۰۰۵۸۱)تـلاش‌هـای حکومت بـرای متحدالشکل کردن لباس مردان که برای نیل به هویت ملی نوین از طریـق رفع تفاوت‌های قومی و طبقاتی در ظاهر و همچنین برای بازسازی چهره ایران در انظار جهانی صورت پذیرفت، چالش‌ها، تهدیدها و بحران‌های دیگری در جامعه ایران پدید آورد. در خوزستان آن دسته از مردم عرب که پوشش سنتی خود را رها کـردند، به‌صورت نیمه ملموس جامعه قبیله‌ای را میان طرد و ابقای افراد مردد ساختند، چون‌که این افراد فرزند این طوایف یا قبایل بودند و نمی‌توانستند آن‌ها را طرد کنند. از سوی دیگر آن‌ها بخشی از ارزش‌های جامعه قبیله‌ای –عربی را نادیده گرفته بودند. به یک معنا، بافت و ساختار قبیله‌های خوزستان با سیاست‌های هویتی این دوره و به‌خصوص وحدت لباس دچار چالش‌هایی شد. بین افراد دنباله‌رو سیاست‌های هویتی حکومت و مردمانی که می‌خواستند به حفظ سنت لباس عربی مقید باشند، فاصله‌ای رخ داد. البته این بدان معنا نیست که افراد مدافع لباس عربی، لباس متحدالشکل را نپوشند بلکه بالاجبار آن را می‌پوشیدند ولی به دنبال هر فرصتی بودند که با آن مخالفت کنند. به عبارت بهتر، جامعه عربی خوزستان با این قانون

دچار انشقاقی ابتدایی شد. دیگر سیاست‌های هویتی حکومت این مرزبندی‌ها را عمیق‌تر کرد. این شکاف از اصطلاح «مستعجم» که در آن زمان در نظام گفتاری و ادبیات عرب خوزستان تولید شد، قابل فهم است. این مفهوم به کسانی اطلاق می‌شد که سیاست‌های هویتی و فرهنگی این دوره را پذیرفته بودند و ازجمله لباس سنتی عربی را کنار گذاشته و لباس مدنظر حکومت را به تن کرده بودند. (لویمی، ۱۴۰۱) اگر حکومت توانسته بود به این سؤال ذهنی آن جامعه که چرا مردم باید لباس عربی خود را کنار بگذارند و لبـاس دیگـری که با فرهنگ آن‌ها منافات دارد بپوشند، پاسخ داده بود، چالش‌ها و مقاومت‌ها در مقابل سیاست‌گذاری دولت شاید به شکل دیگری عارض می‌شد، ولی دولت در این مقطع خود را نیازمند به توضیح یا پاسخ نمی‌دید و با اعمال زور برنامه‌های تجددخواهانه خود را در مقابل گروه‌های سنتی جامعه پیاده‌سازی می‌کرد. هرچند لباس متحدالشکل اقتدار حاکمیت را در رفتار شخصی افراد تثبیت و روابط شهر و روستا و جریان مهاجرت و روند هویت‌سازی یکسان را تسهیل کرد. (آشنا، ۱۳۹۶: ۹۴).

پیامد سیاست وحدت لباس بعد از سقوط رضاشاه

سیاست ممنوعیت لباس عربی در دوره پهلوی اول در مناطق شهری به‌شدت اعمال می‌شد، هرچند در مناطق حاشیه‌ای و روستایی به دلیل کمبود مأموران دولتی کنترل کمتری بر پوشش مردانه و زنانه وجود داشت؛ اما آیا مردمان عرب خوزستان بعد از سقوط رضاشاه سیاست وحدت لباس را دنبال کردند؟ با توجه به اینکه اجرای سیاست‌های فرهنگی و هویتی در این دوره با محوریت و پشتیبانی دولت صورت می‌گرفت، لذا برای درک میزان پذیرش این سیاست‌های هویتی از جانب آن جامعه می‌بایست فضای بعد از شهریور ۱۳۲۰ را بررسی کرد. در این دوره توان دولت به‌شدت کاهش پیدا کرده بود. در نامه محرمانه‌ای از استاندار ششم (خوزستان) در سال ۱۳۲۲ ش به اداره شهربانی خوزستان، به بازگشت لباس عربی در مجامع خوزستان انتقاد شده و برخورد شدید با بازگشت لباس عربی تقاضا شده است. در این نامه اعلام می‌شود: «بطوریکه این چند روزه در خرمشهر مشهود گردید اکثر ساکنین آنجا اخیراً «چفیه عقال» بر سر نهاده متظاهر به عرب منشی شده‌اند و اسباب تعجب شد که مأمورین شهربانی چگونه برخلاف مصالح عالیه کشور شاهنشاهی در اجرای قانون متحدالشکل کوتاهی می‌نمایند».

(ساکما، ۲۹۳۰۰۰۸۲۸).در حقیقت سیاست متحدالشکل در جامعه ایرانی و به‌طور خاص نزد مردمان عرب خوزستان با مکانیزم زور و خشونت اعمال شد و هیچ‌وقت دولت نتوانست جامعه را به لزوم اجرای این طرح قانع سازد. همچنین فضای فکری مردمان این خطه، فاقد هرگونه درک فرهنگی در خصوص سبک جدید زیستن و لباس متجددانه بود. به همین دلیل مردم بعدازاینکه دستگاه سرکوب حکومت روبه افول گذاشت، به لباس پیشاپهلوی خود برگشتند. بخشی از جامعه هرچند اندک که برای موقعیت اجتماعی یا اقتصادی خود وابستگی به دولت داشت و در اوج اجرای این سیاست لقب «مستعجم» به خود گرفتند، همچنان به استفاده از لباس متحد شکل مدنظر حکومت ادامه دادند.

نتایج پژوهش

بررسی های تاریخی نشان داد دولت رضاشاه در اجرای برنامه متحدالشکل کردن لباس با به‌کارگیری ابزارهای سنتی (شیوخ قبایل) و نوین (نهادهای دولتی)، دگرگونی سریع جامعه را دنبال می‌کرد. عدم درک «فهم بازخورد» از سوی دولت و تلاش برای نوعی «مهندسی اجتماعی» بی‌ضابطه، این برنامه را در جامعه عرب خوزستان با چالش‌های عمیقی روبه‌رو کرد. با اجرای این سیاست گامی مهم در راستای تحول هویتی و اجتماعی منطقه عرب نشین خوزستان برداشته شد، چراکه تا پیش‌ازاین سیاست دولت برای پیشبرد برنامه هویتی، عدم استفاده از خشونت بود.جامعه عرب خوزستان در مقابل طرح متحدالشکل واکنش تندی نشان دادند. چون‌که می‌دیدند با اجرای این طرح هویت عربی آن‌ها آسیب می‌بینند. به همین دلیل شاهد بروز مقاومت‌های مخفی و آشکار از سوی این مردم هستیم. مهم‌ترین مثال بارز برای بروز این مقاومت مهاجرت از سرزمین مادری به کشور عراق بود. آن‌ها از این طریق علاوه بر واکنش نشان دادن به اقدامات حکومت سعی کردند سنن خود را حفظ کنند. البته این سیاست فراگیر نبود و بسیاری از مردم محلی نیز مهاجرت نکردند. مطالعات نشان داد دولت که یکی از اهدافش شکستن نظام هویتی سخت جامعه عرب خوزستان بود، با اجرای این سیاست توانست به شکل موقت بخشی از این هدف خود برسد؛ چراکه جامعه عربی را دچار دوپارگی بین اکثریت که مدافع هویت عربی- ایرانی و اقلیتی که میزان تعلق هویت قبیله‌ای عربی آن‌ها کاهش یافته و بیشتر هویت شهری را پذیرفتند، تبدیل کرد. لباس آشکارترین ابزار برای شناخت این انشقاق بود. با این‌حال پس از شهریور ۱۳۲۰ و فروپاشی نظام رضاشاهی، دوباره این هویت سنتی به بازآرایی خود پرداخت و لباس سنتی عرب‌ها دوباره لباس رایج شد. همین امر نشان‌دهندهٔ این امر است که این سیاست از آنجا که پشتوانهٔ

مردمی نداشت، نتوانست در درازمدت به پیروزی برسد. تغییر اجباری پوشش نه‌تنها باعث تسهیل‌کننده پذیرش هویت نوین ایرانی در جامعه عرب خوزستان نشد بلکه آن اجتماع را با تردیدهای بیشتری برای قبول برنامه هویتی دولت مبدل ساخت.

فهرست منابع و مطالعات

-اکبری، محمدعلی. (۱۳۹۳). *تبارشناسی هویت جدید ایرانی (عصر قاجاریه و پهلوی اول)*. تهران: علمی و فرهنگی.

-اسفندیاری، فتح‌الله. (بی‌تا). *رستاخیز ایران: مدارک، مقالات و نگارشات خارجی ۱۳۲۳-۱۲۹۹* .تهران: چاپخانه سازمان برنامه.

-استرنگ، ویلیام تئودور. (۱۳۸۷). *حکومت شیخ خزعل بن جابر و سرکوب شیخ نشین خوزستان* .ترجمه صفاءالدین تبرائیان. تهران: موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.

-آشنا، حسام. (۱۳۹۶). *از سیاست تا فرهنگ (سیاست‌های فرهنگی دولت در ایران ۱۳۰۴-۱۳۲۰)*. تهران: سروش.

-بهرامی، فرج‌الله. (۱۴۰۱). *سفرنامه رضاشاه به خوزستان* .تهران: خانه تاریخ و تصویر ابریشمی.

-جلالی، نادره. (۱۳۷۹). *سیاست بریتانیا در خلیج فارس (بررسی غائله شیخ خزعل)*. تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی.

-دیولافوا، مادام ژان. (۱۳۷۱). *خاطرات کاوشهای باستان شناسی شوش (۱۸۸۴-۱۸۸۶)*. ترجمه ایرج فره‌وشی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

-دنسترویل، آگرا. (۱۳۶۱). *خاطرات ژنرال دنسترویل سرکوبکر جنگل* .ترجمه حسن انصاری. تهران: فروزان.

-سیادت، موسی. (۱۳۷۹). *تاریخ خوزستان از سلسله افشاریه تا دوران معاصر* (جلد اول). قم: قلم.

-شهابی، هوشنگ. (۱۳۸۳). *مقررات لباس پوشیدن برای مردان در ترکیه و ایران: جامعه و دولت در عصر رضاشاه* .ترجمه مهدی حقیقت‌خواه. تهران: ققنوس.

-صفائی، ابراهیم. (۱۳۵۶) . *رضاشاه کبیر و تحولات فرهنگی ایران*. تهران: وزارت فرهنگ و هنر.

-صفائی، ابراهیم. (۲۵۳۵). *رضاشاه کبیر در آئینه خاطرات*. تهران: انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر.

-کاتوزیان، محمدعلی همایون. (۱۳۹۲). *دولت و جامعه در ایران* .ترجمه حسن افشار. تهران: مرکز.

-کعبی فلاحیه، احمد. (۱۳۹۷). *تاثیرات اجتماعی فرهنگی نفت در گفتگو با احمد کعبی فلاحیه* تهران: نشر شادگان.

-منظورالاجداد، محمدحسین. (۱۳۸۰). *سیاست و لباس (گزیده اسناد متحدالشکل شدن البسه ۱۳۰۷- ۱۳۱۸)*. تهران: سازمان اسناد ملی ایران.

-نجم‌آبادی، حاج عبدالغفار. (۱۳۴۱). *سفرنامه خوزستان*. به کوشش محمد دبیر سیاقی. تهران: بی‌نا.

مقالات:

افشار، محمود. (تیر ۱۳۰۴). *آغازنامه .آینده*، ۱(۱).

-بیگدلو، رضا، سادات، محمود، احمدوند، زینب، ۱۴۰۱، *بازخوانی انتقادی ناسیونالیسم باستانگرای دولت پهلوی*، پژوهش های تاریخی ایران و اسلام پاییز و زمستان، شماره ۳۱، صص ۱۰۸ – ۱۳۳.

-بیگدلو، رضا،۱۳۹۱،*کشاکش دولت و نیروهای مذهبی در مورد قوانین و جایگاه زنان در دوره پهلوی دوم (مطالعه موردی مجله"" زن روز""در دهه های ۴۰و .۵۰ ش)* پژوهش های تاریخی ایران و اسلام پاییز و زمستان، شماره ۱۱، صص ۱۷-۳۲.

-حکمت، علی‌اصغر. (بی‌تا). *یادداشتهائی از عصر پهلوی .مجله وحید*، ۱۵(۳۰).

-دادبخش، مسعود، و مفتخری، حسین. (۱۳۹۹). *فعالیت‌های فرهنگی و آموزشی زرتشتیان در دورهٔ رضا شاه* .پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، ۱۴(۲۷)، ۸۱-۱۰۶.

-کرونین، استفانی. (۱۳۸۵). *نوگرایی، تحول و دیکتاتوری در ایران؛ نظم نوین و مخالفانش*. ترجمه فرشید نوروزی .فصلنامه علمی-تخصصی نامه تاریخ پژوهان، ۲(۷).

روزنامه‌ها:

-روزنامه اطلاعات. (۱۳۰۷، ۱۲ شهریور). سال ۳، ص ۱.

-روزنامه اطلاعات. (۱۳۰۸، ۲۶ آذر). سال ۴، شماره ۹۲۷، ص ۲.

-روزنامه تجدد ایران. (۱۳۱۴، ۲۴ تیر). ص ۱.

-روزنامه حبل‌المتین. (۱۳۲۴ ق، ۲۴ شعبان). سال ۳۳، شماره ۸، ص ۱۳.

-روزنامه حبل‌المتین. (۱۳۰۷، ۳۰ بهمن). سال ۳۷، شماره ۷ و ۸، ص ۲۱.

-روزنامه حبل‌المتین. (۱۳۰۶، ۲۵ مهر). سال ۳۵، شماره ۳۸ و ۳۹، ص ۱۸.

روزنامه شفق سرخ. (۱۳۰۸، ۲۰ آبان). سال ۷، شماره ۱۰۸۵، ص ۲.

-روزنامه ناهید. (۱۳۰۷، ۳۰ مهر). سال ۸، شماره ۳۴، ص ۳.

-روزنامه ناهید. (۱۳۰۷، ۶ آذر). سال ۸، شماره ۳۷، ص ۸.

اسناد:

-سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران. (ساکما). سند ۲۹۷۰۳۸۳۸۶،آرشیو اسناد آموزش‌وپرورش ۸۴۰ ن ۱ آپ ۱.
-سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران. (ساکما). سند ۲۹۷۰۳۵۸۶۵، آرشیو اسناد آموزش‌وپرورش ۴۰۷ ل ۵ آپ ۱.
-سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران. (ساکما). سند ۲۴۰۵۷۲۰۶.
-سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران. (ساکما). سند ۲۹۳۰۰۰۸۲۸، آرشیو ۵۳۰ ط ۴ ب الف ۱.
-سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران. (ساکما). سند ۲۹۰۰۰۰۵۸۱، محل آرشیو ۷۱۲ و ۱ الف ب ۱.
-موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. سند شماره ۵۴ تا ۵۰-۱۲-۱۴۴، ص ۵۲.

منابع عربی:

-الحلو، علی نعمه. (۱۹۷۰). *الاحواز: ثوراتها و تنظیماتها (۱۹۱۴-۱۹۶۶)*. (النجف: الطبعه الاولی.

-انعام، مهدی علی‌السلمان. (بی‌تا). حکم *الشیخ خزعل فی الاهواز (۱۹۲۵-۱۸۹۷)*. بغداد: منشورات و توزیع دارالکندی.

-جریده البلد العراقیه. (۱۹۶۶، ۱۶ جزیران). عدد ۳۴۱۱، ص ۹.

-مجموعه من المولفین. (۱۹۸۹). *الشیخ خزعل امیر المحمره*. الدار العربیه للموسوعات، الطبعه الثانیه.

سایر منابع:

-لویمی، نعیم. (۱۴۰۱، ۲۰ خرداد). مصاحبه نویسنده مسئول با لویمی از ساکنان قدیم اهواز.

-واعظ، نفیسه. (۱۳۸۵). *سیاست عشایری دولت پهلوی اول*. رساله دکتری دانشگاه شهید بهشتی.

منابع لاتین

-Scott, James (۱۹۸۷), Weapons of the Weak: Everyday Forms of Peasant Resistance, Yale University Press.